

بوف کور و سایه اش

سیری در زندگی و نوشته‌های صادق هدایت
و پژوهشی در دنیای نمادین بوف کور

نابف:

ایرج ملک



انتشارات آردن

سرشناسه	: ملکی، ایرج، ۱۳۱۱.
عنوان و نام پدیدآور	: بوف کور و سایه‌اش، سیری در زندگی و نوشته‌ها صادق هدایت و پژوهشی در دنیای نمادین بوف کور / تألیف: ایرج ملکی.
مشخصات نشر	: تهران، آرون، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	: ۸۰ ص.
شابک	: ۶ - ۴۴۱ - ۳۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
موضوع	: هدایت، صادق، ۱۲۸۱-۱۳۳۰ - بوف کور - نقد و تفسیر
موضوع	: Hidayat, Sadiq. Boof - e - koor - Criticism and interpretation
موضوع	: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴ - تاریخ و نقد
موضوع	: Persian fiction - 20th century - History and criticism
شناسه افزوده	: هدایت، صادق، ۱۲۸۱-۱۳۳۰. بوف کور. شرح
رده‌بندی کنگر	: ۱۳۹۵ م ۷۵ ب ۹۰۸ / PIR۸۳۰۴
رده‌بندی سی	: ۸۱۳/۶۲
شماره کتابخانه ملی	: ۴۵۷۹۹۹



بوف کور و سایه‌اش

سیری در زندگی و نوشته‌های صادق هدایت
و پژوهشی در دنیای نمادین بوف کور

تألیف: ایرج ملکی

ناشر: انتشارات آرون

چاپ اول: ۱۳۹۶

چاپ مدیران: ۱۰۰۰ نسخه

۱۰۰۰۰ تومان

نشانی: میدان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان وحید نظری - نرسیده به خیابان منبری جاوید

تلفن: ۵۱ - ۶۶۹۶۲۸۵۰

پلاک ۱۰۵ - واحد ۳

وبسایت: www.Arannashr.ir

ایمیل: Arannashr@yahoo.com

فهرست

۵	پیشگفتار
۶	سخنی با شما
۱۱	قلندر قلمزن جلد قلمدون

پیشگفتار

به نام بزدن نیکوکردار

بوف کور: «دژ هوش رُبا»

«در زندگی زخم‌هایی است که مثل خوره روح را

آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تاشد...»

با این جمله‌های کلیدی به دنیای «بوف کور» قام می‌گذاریم و آهسته آهسته در پیچ و تاب راه‌های پنهان آن، خود را گم می‌کنیم...!!
اغلب حس می‌کنیم مثل یک خوابگرد هرچه می‌گردیم، از جردنِ سر جای اول می‌بینیم، به نظر چنین می‌رسد که به یک دژ جادویی قدم گذاشته‌ایم و یک نیروی غریب وجود ما را تسخیر کرده است!!
آیا این همان دژ هوش رُباست که وجود یک زن افسونگر را در خودش

پنهان کرده بود و جویندگانی که به عشق او قدم در یک راه دشوار و دست نیافتنی می‌گذاشتند، بی‌آنکه به وصال برسند هوشیاری‌شان را از دست می‌دادند؟!...

به راستی با همه وجود احساس می‌کنیم که با چنین دژ هم‌نمایی سر و کار داریم. هوشیاری از ما ربوده می‌شود و زیر تأثیر یک جاذبه افسون‌آمیز مجبوریم با راوی داستان به همه زوایای پنهان دژ سر بکشیم، کسمان واپس می‌رود، زمان و مکان، اعتبار متعارف خود را از دست می‌دهد. سرگشته از زمانی به زمان دیگر و از جایی به جای دیگر کشیده می‌شویم و یک چرخه چندین بار در جا و زمانی دیگر بر ما ظاهر می‌شود، و هر بار در حال هوایی دیگر، معنی پنهان دیگری را به ما القاء می‌کند، درست مانند خواننده به خواب شدن...

سخنی با شما

و اما هدف از نوشتن قلندر قلمزن جلد تازه، در این طرح و بافت، پیش از هر چیز به انگیزه نشان دادن چهره واقعی هدایت به مردم در قالبی تازه و در خلال سیر و سلوک شخصی او برد که حتی قابل اجرا به صورت پرده‌خوانی در مجامع مردمی باشد. در این سیر و سفر طبعاً از اولین داستان‌ها و نوشته‌های هدایت، به شاهکار او - بوف کور - رسیدیم که بیش از همه نوشته‌های او در ایران و محافل ادبی غرب، بحث و گفتگو برانگیخته است و این ماجرا همچنان ادامه خواهد داشت...

بوف کور را نه یک حکایت به گفته خودش عشق و هرزگی، بلکه یک اثر فلسفی تمام عیار باید تلقی کرد و تنها با این دیدگاه است که جایگاه

والای این اثر در میان نمونه‌هایی از این نوع مانند «زنده بیدار از بوعلی سینا» و «تلویحات از سهروردی» در ادبیات کهنسال ما باز شناخته می‌شود...

با این زمینه جمله جا افتاده و مکرر راوی جای درست خود را پیدا می‌کند: «من می‌خواستم خودم را به سایه‌ام - همزادم - معرفی کنم»، من همان نفس و سایه همان «طباع تام» در اصطلاح حکمت اشراق است. با این همه بوف کور را یک حکایت رمزی به تعبیر قدما نباید به حساب آورد. در نمونه‌های اندک این‌گونه داستان‌های اشراقی که نویسنده برای بیان یک تجربه شخصی، این دست، زبان متعارف را نارسا و ناقص می‌بیند، ناچار است تا به یک زبان مجازی روی آورد که این رمزها به نوعی آگاهانه و قراردادی محدود می‌شود و به این دلیل رمزگشایی این‌گونه داستان‌ها کار دشواری نیست اما رنوشته فلسفی هدایت، مانه با رمزهای قراردادی، بلکه با نمادهای سروکار داریم که در ناخودآگاه ما و یا به گفته «گوستاو یونگ»: «در ناخودآگاه» معنی شکل می‌گیرد» و ریشه در تاریخ و زندگی یک قوم دارد؛ به این دلیل است که ما به طور ساده با تفسیر جمله‌های بوف، راه به جایی نمی‌بریم! همان‌طور که تا امروز تفسیرهای گوناگون به حل آن معما کمک چندانی نکرده است!!

ناگفته نماند که زندگی رندانه هدایت که شاید عمداً می‌خواست مثل یک «رند ملامت‌جو» شخصیت حقیقی خود را از دید مردم پنهان نگه دارد، باعث شد که بسیاری از اطرافیان او را یک مرتد و بی‌اعتنا به مسائل معنوی و ماوراءالطبیعی و انسانی و لانگار و لابلالی معرفی کنند، ولی دقت در زندگی روزانه او و نوشته‌های ارزشمندی که در یک دوره کوتاه

برجای گذاشته است، نشان می‌دهد که او با وجود آشنایی کامل با علوم زمان تا حد یک سالک حقایق ماورایی، همه راه‌ها را تا رسیدن به بن‌بست سیر کرده بود؛ به همین دلیل است که او بیش از هر نویسنده دیگر معاصر در متون مذهبی کهن، پژوهش و تعمق کرده بود و به خصوص مسئله ظهور و ابیات رجعی «آپو کالپتیک»^۱، سخت ذهن او را مشغول می‌کرد. گذشته از برگردان متن پهلوی «بهمن‌یشت» که یادداشت‌های عالمانه هدایت، عمق و وسعت پژوهش او را نشان می‌دهد، برگردان کتاب «جاماسب‌نامه» هم در همین زمینه انتظار و ظهور ابرمرد نجات‌بخش است.^۲ برای ره‌ای ایران زمین از تاراج دیوان چرمین‌کمر و ژولیده مو.^۳ از آنجا که بازپژوی در رنگی و نوشته‌های صادق هدایت در قالب پرده‌خوانی طرح‌ریزی شده‌برد، لبعاً برای بحث‌های دقیق فلسفی، هستی‌شناختی و نمادشناسی محلی در اختیار نبوده است، مثل اینکه معشوق خیالی راوی، آن دختر اثیر که همه اجرای داستان، زیر جاذبه شخصیت ماورایی او می‌گذرد، با همه توانا و توان در روایت با آن آشنا

1. Apo Calentic

۲. هدایت به نقل از نوه یا دختر نیچه، می‌نویسد که نیچه از دیدن ظهور ابرمرد را از دین ایرانیان گرفته بود و اضافه می‌کند که اندیشه‌ای این‌چنین درخشان نمی‌توانست تأثیرگذار نباشد.

۳. نام «فرشوادگر» برای منطقه سوادکوه از همین نامه پهلوی جاماسب‌نامه که انتظار و ظهور نجات‌بخش را نوید می‌دهد، سرچشمه گرفته است و نام نسبتاً تازه‌ای است که برخلاف پندار معاصران هیچ پیوند زبان‌شناختی با نام‌های قدیم «پَشْخوارگر» و «فَشْخوارگر» ندارد.

می‌شویم در عین حال همان فرشته راهنما، به تعبیر داستان‌های رمزی بوعلی سینا و سهروردی است که سالک را با حقایق ماورایی آشنا می‌کند و یا اینکه در چند مورد از جلوه دوباره این چهره، نویسنده از هوایی مه‌آلود و نم باران سخنی به میان می‌کشد که نمادی ضمنی از ایزد خرداد - ایزد آب‌های پراکنده در فضا - را تداعی می‌کند و این رابطه گل نیلوفر را با ایزد خرداد، در ذهن هدایت نشان می‌دهد.^۱ از این دست گفتنی‌ها بسیار است و حکایت‌ها همچنان باقی...

گفتنی است اگر پیگیری دوست جوان و جویای نام مسعود علیزاده در رونویسی متن و تنظیم زیرنویس، نبود شاید این نوشته‌های پراکنده بعد از سی و اندی سال رتخ و آسیب‌های کوچ‌کشی از کوشک «پیروژه» تا جنگل «ایرکا» همچنان در گرشه نغار «کرات کیتی» در کنار همزادهایش گزند باد و باران را به امید یک فراموشی توهم و یک خواهان نجات بخش پشت سر می‌گذاشت.

در پایان نمی‌توانم از یاد نازنین آقای کیوان پهلوان به خاطر کوشش‌هایی که برای سامان دادن فرجامین، برخیز و هموار کرده‌اند سپاسگزاری بجای نیآورم.

ارج ملکمی

تابستان ۱۳۹۵

۱. در فرهنگ گذشته ما، هر گل به یکی از ایزدان تعلق داشت. نیلوفر از آن ایزد خرداد بود و جشن خرداد را که جشن کشاورزان بود، جشن نیلوفر می‌گفتند.